

باز هم نکاتی چند پیرامون مقاله (انظار فقیهان در ولایت فقیه)

نویسنده: سید مرتضی تقوی

متن مقاله

در مقاله ای که با عنوان (انظار فقیهان در ولایت فقیه) در شماره اول مجله فقه چاپ شده بود، جمله ای از کتاب جواهر نقل شده و بر پایه آن مطلبی در مورد ولایت فقیه به صاحب جواهر نسبت داده شده بود که درست به نظر نمی رسید.

نگارنده، به پاس حرمت آن فقیه بزرگ و دفع شبهه از خوانندگان و نیز تنبّه نویسنده محترم آن مقاله، نقد گونه مختصری به دفتر مجله فرستاد که در شماره 3 (سال اول) آن مجله منتشر شد. ما در آن جا ضمن اشاره به برداشت نادرستی که از کلام صاحب جواهر شده بود، چند نکته مقدماتی را نیز در باره چگونگی طرح مسأله ولایت فقیه و انتظاراتی که امروزه از آن می رود، تذکر داده بودیم.

نویسنده محترم مقاله یاد شده در پاسخ به نقد گونه مزبور، مطالبی را نگاشتند که ما پاسخ گویی بدانها را به هر جهت بی فایده می بینیم و فقط پاره ای از عبارتهای خود نویسنده محترم را در کنار هم می گذاریم و قضاوت را به خوانندگان صاحب ذوق مجله می سپاریم.

ابتدا از آخر شروع می کنیم و می پردازیم به اصل مسأله مورد گفت و گو، یعنی سخن صاحب جواهر و نظر نویسنده درباره آن.

ایشان در اصل مقاله (انظار فقیهان) نظر صاحب جواهر را با این عبارت بیان کرده است:

(همو در این که فقیه مجاز است از طرف سلطان عادل ولایت و ریاست بپذیرد، می نویسد:

پذیرفتن ولایت و ریاست از سوی سلطان عادل یا نایب او، بر امور سیاسی نظامی و... جایز است، بلکه گاهی وجوب عینی دارد، مانند هنگامی که امام معصوم را سلطان عادل تعیین کند... این است حکم پذیرفتن مسؤولیت و ولایت از سوی سلطان عادل، بدین حکم ملحق می شود نایب عام امام(ع)). فقه، پیش شماره/ 199

و در مقاله جوابیه، نظر صاحب جواهر را این گونه بیان کرده است:

(نظر مبارك ايشان اين است كه پذيرش ولايت از طرف سلطان عادل نه تنها جايز است بلكه رجحان دارد... پس از بيان پذيرش نيابت از سلطان عادل مي نويسد: پذيرش ولايت از سوي نايب عام سلطان عادل (امام معصوم) كه فقيه است نيز همين حكم را دارد يعنى جايز است, بلكه رجحان هم دارد...) فقه, 5 - 4/465

دست آخر کدام يك را بپذيريم؟ سخن ايشان را در اصل مقاله كه نوشته است: (فقيه مجاز است از طرف سلطان عادل ولايت و رياست بپذيرد), يا سخن ايشان را در مقاله جوايه كه نوشته است:

(پذيرش ولايت از سوي فقيه جايز است, بلكه رجحان دارد)? مفاد جمله اول اين است كه (فقيه مي تواند همانند ديگر افراد, ولايت سلطان عادل (امام) را بر خود بپذيرد!). و مفاد جمله دوم اين است كه (فقيه مي تواند بر ديگران اعمال ولايت كند). اين دو برداشت متناقضى است كه نويسنده مقاله از يك جمله صاحب جواهر كرده است.

برداشت اول كه در اصل مقاله (انظار فقيهان) آمده است, قطعاً نادرست است و ما تفصيل نادرستى آن را پيش از اين بيان كرده ايم (مجله فقه, سال اول, شماره 3) خود نويسنده محترم نيز نادرستى آن را دريافته, از اين روى آن را در مقاله جوايه خود تغيير داده و نوشته است:

(نظر مبارك ايشان اين است كه... پذيرش ولايت از سوي فقيه جايز است بلكه رجحان دارد).

و بدین گونه خطائی را كه در اصل مقاله رفته بود تصحيح كرده, ولى به هر دليل نخواست است به آن اعتراف كند.

اما برداشت دوم ايشان از سخن صاحب جواهر كه همراه با توضيحات فراوانى در مقاله جوايه آمده است برداشت درستى است, ولى جاى آن در اصل مقاله (انظار فقيهان) خالى است. البته با اين وجود باز هم استشهاد به آن به عنوان نظر صاحب جواهر در تأييد ولايت عام فقيه نارساست; زيرا مدعاى ما در مورد ولايت فقيه به عنوان (مبنای فقهی حکومت اسلامی) در يك كلام اين است كه (فقيه در دوران غيبت, همانند پیامبر و ائمه در امور دنيا و دين واجب الاطاعة است), ولى اين سخن صاحب جواهر در اين جا حداكثر مي رساند كه (در مواردی پذيرش ولايت از طرف فقيه جايز, يا راجح است). روشن است كه اين سخن نمى تواند تأييدى بر آن مدعا باشد, تا چه رسد به اين كه دليل بر آن باشد. البته صاحب جواهر در موارد بسيارى, نظر خود را به روشنى درباره ولايت فقيه بيان كرده است, ولى اين سخن او در اين جا در پي مقصود ديگرى است و چندان پيوندى با ولايت فقيه مورد ادعاى ما ندارد.

در اين جا اشاره به يك نکته كم اهميت هم بى مناسبت نيست: در ضمن نقل قولی كه صاحب جواهر از كاشف الغطاء كرده بودند, جمله ای به اين مضمون آمده بود كه (فَإِنَّ حَاكِمَ الشَّرْعِ وَالْعَرَفِ...) در نوشته ناقد تذكر داده شده بود كه اين جمله كه با (فَإِنَّ) آغاز می شود, تفریع است بر جمله قبل از

خود، نه تعلیل است برای آن. و اگر برای بیان تعلیل می بود با (لآن) یا دیگر ادوات تعلیل شروع می شد. از این روی، بر ترجمه نویسنده مقاله که معنای تعلیل می داد، خرده گرفته شد. البته تفریع یا تعلیل دانستن آن جمله در معنای آن بی تأثیر نبود. نویسنده محترم در پاسخ این یادآوری، ضمن این که نسبت نه چندان مؤدبانه (گزافه گوئی) را به ناقد هدیه کردند، قاطعانه اظهار داشتند که: (حق این است که این جمله یا تعلیل است یا تفریعی است که به منزله تعلیل است). عرض ما این است که مرحوم کاشف الغطاء که بحق از او به عنوان استاد فقیهان نام می برند، علاوه بر این که فقیه زبردستی بوده، ادیب و شاعر نیز بوده است، تا جائی که خود را (اشعر الفقهاء) و (افقه الشعراء) می نامید. زبان عربی نیز زبان مادری او بوده است. حال، این فقیه ادیب عرب زبان، قهراً به دقائق ادبی کلام خود واقف بوده و خوب می دانست و می توانست که ادوات تفریع را در موارد تعلیل به کار نگیرد.

تا این جا مربوط بود به اصل مسأله مورد اشکال، اما نویسنده محترم در پاسخ به پنج نکته مقدماتی که در نوشته ناقد آمده است، مطالبی را مرقوم فرموده که در برابر آنها، جز اظهار تأسف سخنی نمی توان گفت. با حفظ مراتب فضل و احترام نویسنده محترم، ناچاریم از گفتن این که: آن طور که از پاسخهای ایشان بر می آید، پیام اصلی نکته های یاد شده را در نیافته است؛ از این روی، در پاسخ گویی، بدانها بیراهه رفته و بعضاً نیز مطالب سست و بی پایه ای را مطرح کرده است. ما برای آن که عرصه علمی مجله را از جولان این گونه مطالب بی پایه خالی کرده باشیم، پاسخی بدانها نخواهیم داد، تنها به چند مورد از این دست مطالب نویسنده که بیم آن می رود سبب بدآموزی گردند، اشاره می کنیم:

1. نوشته اند:

(آنچه مهم ترین تأثیر را در طرح ولایت فقیه داشته است، تثبیت حکومت از سوی سلاطین صفویه بود...) فقه، 5 - 4/459.

همین معنی را در جای دیگر نیز تکرار کرده که:

(مهم ترین امر سیاسی که در دوره صفویه و پیش از آن و تا اندازه ای در زمان قاجار سبب طرح این مطلب شده است، تثبیت حکومت سلاطین شیعه است...) همان 462/

انصاف دهید چه نامی بر این سخن می توان گذاشت؟ براساس این کشف تاریخی! لابد باید نتیجه گرفت که طرح مسأله ولایت فقیه در دوران ما، که بنیاد سلطنت را بر باد داد، در اصل برای تثبیت حکومت سلاطین شیعه بوده است! واقعیت این است که اظهار نظر نویسنده محترم در این باره، يك حقیقت را به خوبی آشکار می کند و آن نا آشنائی ایشان با تحولات تاریخی و بی اطلاعی از تحلیل تاریخی نظریات فقهی است. مطالعه تاریخی اندیشه ها و کشف روابط علت و معلولی بین افکار علمی و وقایع اجتماعی، کار بسیار دقیقی است که ظرفیتی بیش از این ساده انگاریها می طلبد.

2 - در نوشته ناقد آمده بود که: دو طرز تلقی از مسأله ولایت فقیه وجود دارد و شایسته است در بحث از ولایت فقیه، این دو تلقی از هم تفکیک شوند. ایشان در پاسخ، ضمن طعن و تعریضهایی به ناقد، نوشته است:

(دو طرز تلقی از ولایت فقیه وجود ندارد... بلکه ولایت فقیه مسأله و نظریه واحدی است... و همین مسأله و نظریه واحد مورد نفی و اثبات بوده است).

و از طرفی مکرر آورده است که:

(... فقیهان پیشین نیز به ولایت فقیه اعتقاد داشته اند... ولایت فقیه از دیدگاه آنان ضروری، مفروغ عنه، و مسلم بوده است...)

سپس نوشته است:

(البته پر واضح است که همه فقیهان شیعی به ولایت عام فقیه معتقد نبوده اند و برخی از آنان به صراحت آن را انکار کرده اند.)

حاصل این سه جمله فاضل محترم را به صورت سه قضیه منطقی در کنار هم می گذاریم و هر نتیجه ای که شما از آن گرفتید ما نیز قبول می کنیم:

الف. ولایت فقیه مسأله واحدی است و همه آن را به يك گونه تلقی کرده اند.

ب. همین مسأله واحد از دیدگاه فقهاء شیعه، ضروری، مفروغ عنه و مسلم است.

ج. همه فقیهان شیعی به ولایت عام فقیه (یعنی به همین مسأله واحد) معتقد نیستند و برخی صریحاً آن را انکار کرده اند.

چگونه می توان موارد الف و ب را با مورد ج جمع کرد؟ با این تعارض چه کنیم؟

خاطر نویسنده محترم مستحضر باشد که وقتی می گوئیم دو طرز تلقی از موضوعی وجود دارد، بدان معنی نیست که (دو موضوع) جداگانه داریم، بلکه بدان معنی است که از (يك موضوع) دو برداشت جداگانه وجود دارد. مسلم است که ولایت فقیه موضوع واحدی است؛ اما می گوئیم دو برداشت و دو تفسیر متفاوت از آن وجود دارد؛ يك تفسیر حداقل، که حق ولایت فقها را به همان موارد مشخصی که نصوص شرعی بیان کرده اند محدود می داند، مثل امر قضا، سرپرستی اموال محجورین و... مواردی از این قبیل. و يك تفسیر حداکثر که فقیه را در دوران غیبت، دارای ولایتی مانند ولایت پیامبر و ائمه در امور دین و دنیای مسلمانان می داند. چنین تفسیری از ولایت فقیه است که به عنوان مبنای فقهی

حکومت اسلامی مورد استناد قرار می گیرد، و علاوه بر این که يك مسأله فقہی است، کاربرد سیاسی تعیین کننده ای دارد. اما ولایت فقیه به معنای حداقل آن، يك مسأله صرفاً فقہی است، بسان دیگر مسائل فقہی و هیچ صبغه سیاسی ندارد.

آنچه که در مورد توافق همه فقهاء است، تفسیر حداقل از ولایت فقیه است و آنچه که مورد بحث و مدار نفی و اثبات است تفسیر حداکثر از ولایت فقیه است.

3 . ایشان در ارزیابی کلی از پنج تذکری که در نوشته ناقد آمده بود، به تکرار نوشته است:

(این یادآوریه‌ها در واقع ادعاهایی هستند که استدلالی بر آنها نشده و بدون مستندند).

(خوب بود ناقد محترم این پنج تذکر را همراه با استدلال می آورد و از یادآوریهایی که صرفاً ادعاهایی بدون دلیل هستند خودداری می کرد...)

این قضاوت نویسنده محترم باز هم با تأسف حاکمی از آن است که ایشان جان کلام را در نیافته و آن نکات پنجگانه با همه سهولتی که داشتند در فاهمه فاضل محترم نگنجیدند و گرنه این گونه منکر بدیهیات نمی شد.

يك دليل روشن بر این که ایشان جهت گیری اصلی نکات یاد شده را متوجه نشده، همین پاسخهای مفصل و بی ربطی است که بدانها داده است. در آن چند نکته مقدماتی، هیچ ادعای بدون اثبات و سخن بدون دلیلی نرفته است و اگر کسی در آن جا ادعاها را دید و استدلالها را در نیافت بایدش گفت: (تو خود می نشنوی بانگ دهل را...). سزا است که نویسنده محترم بار دیگر با درنگ و وقت بیشتری در آن مطالب بنگرد، حتماً به داوری عقل سلیم خود آنها را، نه ادعاهایی بدون دلیل که واقعیت‌هایی مستدل خواهد یافت:

تلقین و درس اهل نظر يك اشارت استگفتم کنایتی و مکرر نمی کنم

4 . ایشان ادعا کرده است که بین این جمله ناقد در تذکر اول که می گوید:

(انکار سلسله جنبانی مرحوم نراقی نسبت به بحث ولایت فقیه کار آسانی نیست.)

و جمله دیگر او در تذکر پنجم که می گوید:

(در کلمات نراقی، صاحب جواهر، بحرالعلوم و حاج آقا رضا همدانی، مسأله ولایت فقیه به گونه جامع تری بیان شده است و ازمیان ایشان نیز شخصاً نراقی و بحر العلوم در باب ولایت فقیه دیدگاهی کاملاً سیاسی داشتند...)

تناقض وجود دارد.

حال این تناقض چه تناقضی است به عقل ما نرسید، اما به ناچار یکی از این سه احتمال را باید پذیرفت: یا این که نویسنده محترم مفاد جمله های یاد شده را در نیافته، یا این که در مفهوم کلمه (تناقض) دچار اشکال شده است و یا این که ایشان درست می گویند، ولی علما، منطبق در تعریف تناقض اشتباه کرده اند و بر منطقیین است که تعریف موجود از (تناقض) را به گونه ای اصلاح کنند تا نویسنده محترم ما به یکی از دو احتمال اول یا دوم متهم نشوند.

در پایان لازم به یادآوری است که بعضی از توضیحات نویسنده محترم اگر چه ارتباط چندانی با مطالب ناقد ندارد، ولی به طور مستقل در بردارنده نکات مفیدی هستند. خداوند ایشان را و همه فضلان روشن اندیش عرصه اندیشه اسلامی را موفق بدارد